

معارف و نظارت خلیفہ مسیحی ۳۳۵ جولائی ۱۹۰۵ء

مجلسه ۱۶۱۱ و ۱۶۱۲

جواب : ۵۵۰



دینا دینا دینا

﴿در آئینہٴ حب علیؑ و حبیبیہ﴾

قوله شمس دوده زاده

اولیان نیکوکار طایع و نیکو مشورین.

کزار طایع و هر بر مشورین ذات فقیرانه عالم اولادین مهر دانه دهور
جلالستان رحمتاننده و نیکو مشورین و مشورین طایع اولادین.
معرفت خارجی اهل اجتماع اولیان ۳۳۰ نوروز معارف عوالمه نظارت

است دست دفع نکر تو روزی نگر باد تو روزی نگر باد
 او اسم از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 کند کندی نگر از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 نام احمد خون خستین خستین خستین خستین خستین خستین

الصلوة والسلام

است دست دفع نکر تو روزی نگر باد تو روزی نگر باد
 او اسم از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 کند کندی نگر از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 نام احمد خون خستین خستین خستین خستین خستین خستین

الصلوة والسلام

است دست دفع نکر تو روزی نگر باد تو روزی نگر باد
 او اسم از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 کند کندی نگر از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 نام احمد خون خستین خستین خستین خستین خستین خستین

الصلوة والسلام

است دست دفع نکر تو روزی نگر باد تو روزی نگر باد
 او اسم از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 کند کندی نگر از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 نام احمد خون خستین خستین خستین خستین خستین خستین

الصلوة والسلام

است دست دفع نکر تو روزی نگر باد تو روزی نگر باد
 او اسم از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 کند کندی نگر از اسم از دیو را لرزان نگر از اسم از
 نام احمد خون خستین خستین خستین خستین خستین خستین

گفت خوار و ذوالنورین گشت نور فایض بود و آن دی نشست امام القمین
 در مقام امن و آن دی نشست امام القمین
 قابل فرمان بود او مقبول شد
 قابل فرمان بود او مقبول شد
 چونکه عثمان آن عیان را عین گشت
 چونکه عثمان آن عیان را عین گشت

رضی الله عنه

پیشوای مقتدای اهل دین
 پیشوای مقتدای اهل دین
 خان پیر از اندرون یمن شد
 خان پیر از اندرون یمن شد
 تا شوی قاروق دوران و السلام
 تا شوی قاروق دوران و السلام
 که بد از تریاق قاروقی قند
 که بد از تریاق قاروقی قند
 حقی و باطل را خود قاروق شد
 حقی و باطل را خود قاروق شد

رضی الله عنه

ای رهبر تو زدنای به خیر
 ای رهبر تو زدنای به خیر
 بی زشرفی بی زشرفی بنای
 بی زشرفی بی زشرفی بنای
 اوز یک صدیق صدیق امد
 اوز یک صدیق صدیق امد
 دید و صدیقی گفت هذا صادق
 دید و صدیقی گفت هذا صادق
 گفت هذا کذب و خد کذب
 گفت هذا کذب و خد کذب
 تا بخیر افروز کن صدیق را
 تا بخیر افروز کن صدیق را
 شد ز صدیقی امیر الحسین
 شد ز صدیقی امیر الحسین
 مرده را خواهی که زنده تو
 مرده را خواهی که زنده تو
 با چنان که صاحب صدیق شد
 با چنان که صاحب صدیق شد

در ثانی چنانچه حضرت احمد مختار

الصلوة والسلام

کمی که الله کرمه حسنی
 کمی که الله کرمه حسنی
 روح و حیات مدبره خد
 روح و حیات مدبره خد
 عقل احمد از کسی نهان شد
 عقل احمد از کسی نهان شد

احمدی دین مالک می شود سرمدی سرمدی او سرمدی شاه می باشد

رضی الله عنه

خان کشت او شیر خدا در سراج خان
نام خود را و آن علی مولی می باشد
این هم من علی مولای اوست
شیرین حقی می توان بر دل
ذو القهار شه خدام الدین ماست
تند و تیز زنی بر آن فرق عدو
هین در خیز بر آور از براد
واله و شیدا و مست فضل هو
ان تلب خاء القضا جاق القضا
قد ردی کلا لاین کلا یتهی
ای وصی مصطفی وای ولی
راه باق و راز دان و دور بین
لا قضا الا علی الدرافعی
ظور خلک است ای قضا مشو
رسم الرحمن علی الرحمن استوار است
امی کلام این شاه است این
لا یقی سر تویی ای هوشیار
مقتدا صدیقی و عثمان و عمر
یاو خیزی دیگر از مخصوص خاص
فرق باشد در میان را ز ویند
یو از ان ما و ما هم زان یو
کرم الله وجهه و در شادان یو

کرم الله وجهه و رضی الله عنه

[illegible]

﴿محرور اور اللہ سے قیام کی راہ پر قدم رکھنے والے پرستار﴾

[illegible]

او کسان از فعل خود بر جور مصاف
 چشم او انیس آمد خاله بخت
 هاویه هاویه او را و ناویه
 اصلا مفرع را درنی است
 درین بر نجاست نیک و زفت
 اثنی عشره اثنی عشره اثنی
 جوامدی بود این بهشت شادکم
 چنی دان پیشی دوزخ ای چنی
 شد محمد که حق آمد سخی
 حال او بد دور از اولاد رسول
 کوچه چنی کینی برای جانان
 سیدست از جانان مصطفی است
 که کند نا آل فاسین جارجی
 او بر ظنی در حقی ربانان
 گشتی هند الصم ایت اعتبار
 هر که باشد قلب خود رسوا شود
 عانی کون و مکان در خواب نیست
 بد بخود کرده هر آنکه او بدست
 زین رفیع عاقبت او فی برو
 او گشت آنکه خواهد چون با
 سوخته بی دلهاسیه گشته دلت
 این چه حقدست ای عدو روشنی
 دست عقل تو را و خود میزده
 بر خود آن دم تا ز لبت می تی
 چون بود آن هیه در آتشی گده
 ای بختی تو هیه خشک آتند
 کرمی انصاف و اعمال رده
 جسم ظلم و کرم تو الله باد
 کین ولی الله را چون میزنی
 ای زفر زین بندهای مشکلت
 خاکست او در خلا و در فلا
 سر مگش کن بر رانی ای عدو
 قبل تا احسن عقوبات خودست
 بخت تو که شود اشتاب نیست
 یوسیه دل باشی آفرید شود
 ای سیه دل از عهد کردی فرار
 هر که باشد از زنا و زانیان
 با شریف آن کرد آن دون از نجی
 وین دنگی شهزاده سلطان ماست
 کز نبودن او شیخه میدان
 آن چه گفت آن بانغیان بوالفضل
 نعمت خجاست خوشی بر دوزخی
 کز بود کوی میز بهشت یقین
 باخشان خانی که در روز قیام
 جوید بنسبت این کدمه اثنی
 اودین میدان ثروت الکلی رفت
 مادر و فرزند خویش و نیست
 خوشه هر خجست باخجست شیه
 آنکه او بود مست اما هاویه
 خاله بر فرقی که بد کور و نامین
 آن بختی کرده از راه انحراف

مکن بد نما بهمان مکن
عقب کار بد نما بهمان مکن
انجناکه هست در حدیقه سرا
ایستقام از ما مکنی اندر دیوب
دور دار ای میخوای مرا
ای خدا مرا کی تو شاد
مصلحتی تو ای تو سلطان سخن
یا کثیر التیر شاه فی بدل
کندران کی حرفی می گوید کار
لطیف تو فرمود ای قیوم و حی
تو حیتم امه را تو هم دارین وین
هم تو باشی آخر اخلاص را رخا
اتقی از تو بهمت بهمت از تو
دربین ما نور خان بهرام فی
قوت و علم و مسلمات عمل

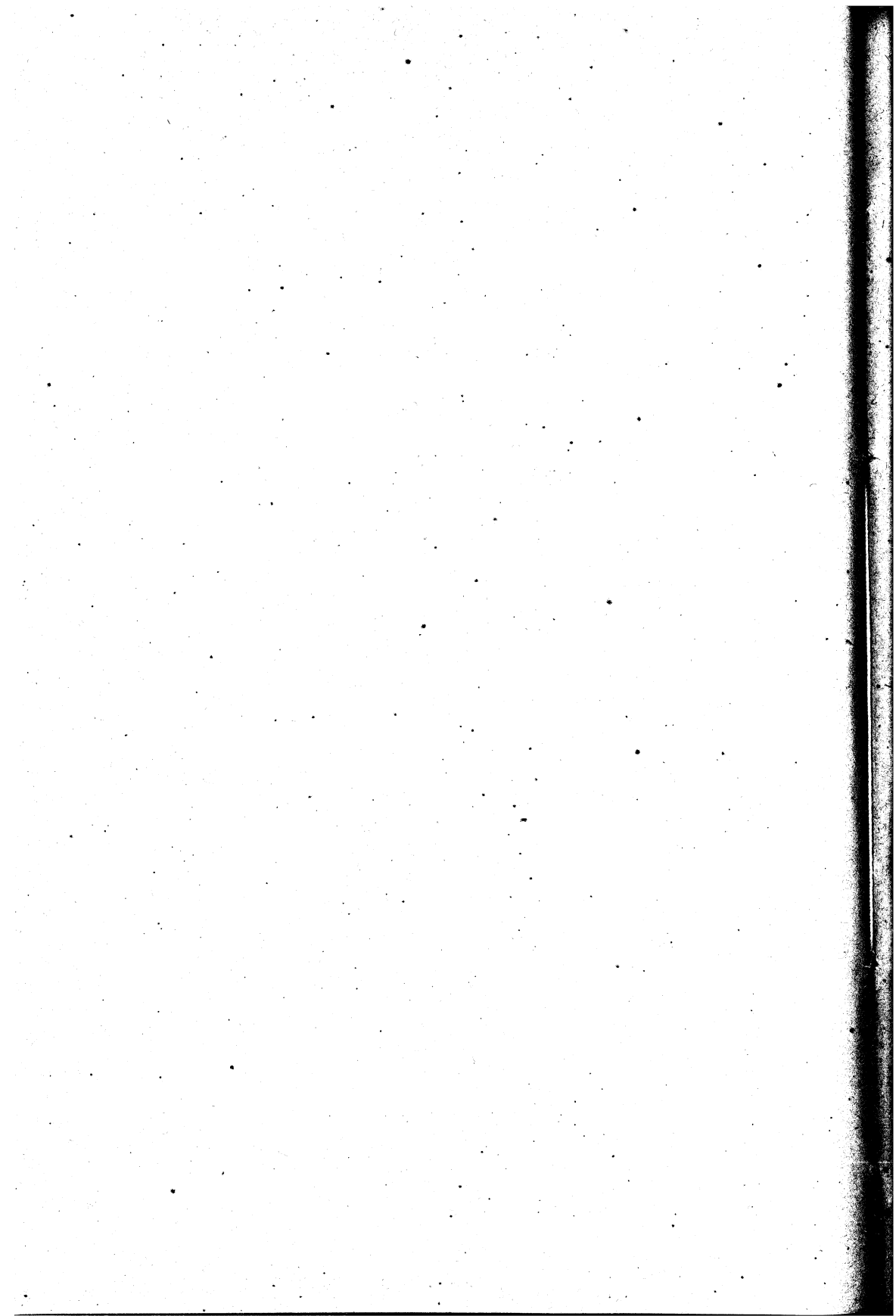
﴿ ۛۛۛ ۛۛۛۛۛۛۛۛ ﴾

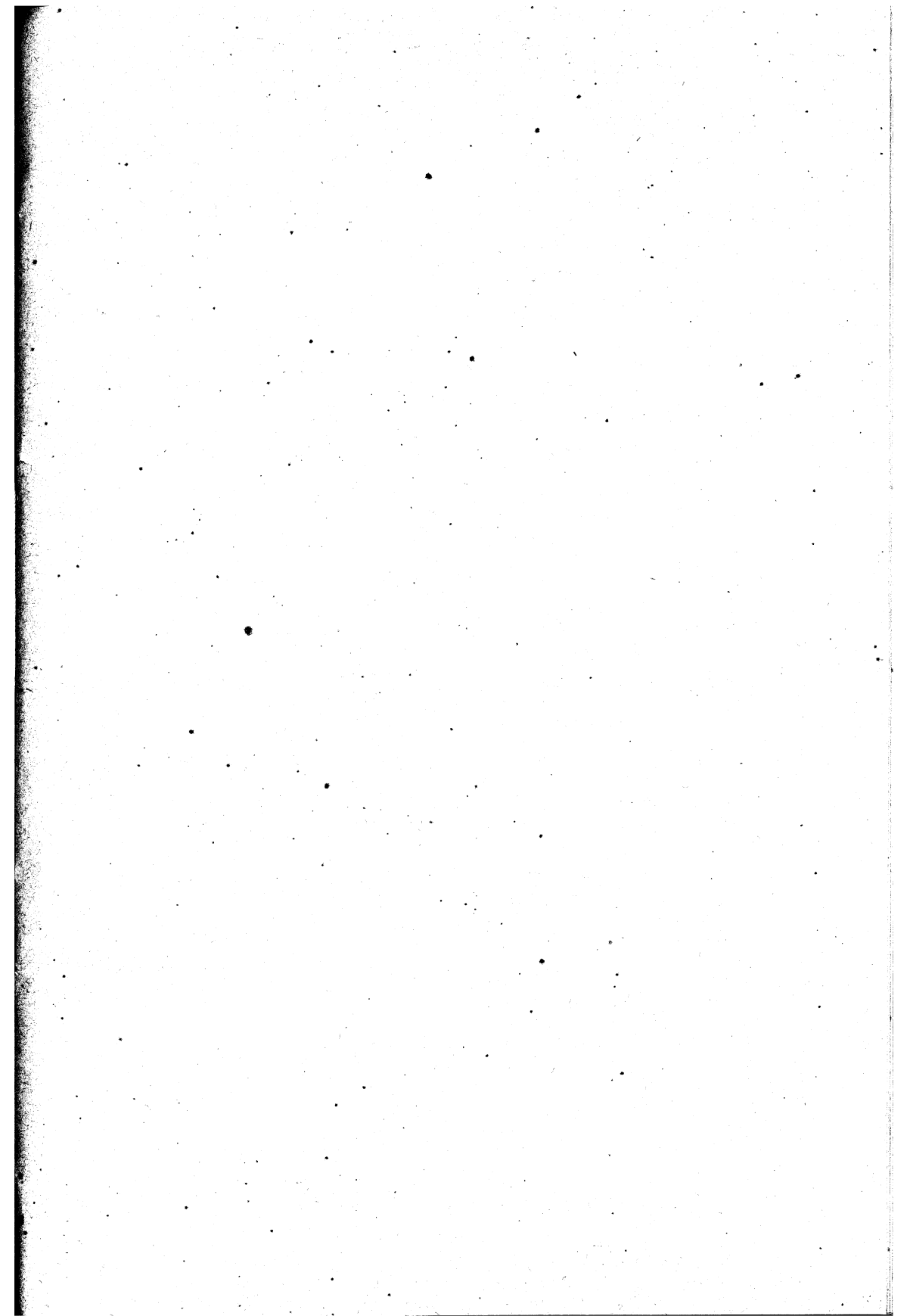
و این سه سلام بایمان بر آن می
از دهان آدمی خوشه بین مشام
در شهادت بر زقون فرمود حق
دیده و دل هست بین الاضعیف
اشیق آمد این وجود خار حوار
کار هادی این بود یو هادی فی
هتین روان کن ای امام متقی
ای هلاکت دینکار از تبع رسد
ای امام روشن رطل الاصل



(۱۲) و الله اعلم
مجلس ختم نبوت . مجلس ختم نبوت .

[illegible]





سوزش و آله ایدر عشق خدادن بیل نای
 محویت به بولسور عشق و او کردار سکا
 کوستر سکه مکر اول زمزه ازار سکا
 خانکه بن اخیره اظهار سکا
 حس ظاهره سکا و روبروی او اوار سکا
 کندی آله اندمور سرقی اظهار و لک
 خست و جو ایدی سرم کیده اظهار سکا
 کندی طایفه نک هر کس اولوب یار و رفیق
 سوزندم آله بشد دربار سکا
 بیک و بد هر کس آله جفت اوله قیاح ایدم
 وصل اخوان اسر و جوع اولدی تا تکیار سکا
 کندی اسلامگدن اوزاق قالدی سکا
 استیلاک ایدم شرفی ازار سکا
 شرفه شرفه ایدم کور سینه بو فرقدن
 عقل و تقسک دخی ارض آله سار سکا
 کز نیستان آله تا دوشد کک آله کور کور
 طوی به آرزو کشی ایشی ازار آله اول یار سکا
 نشون این بیدن آلوب سوزندم اسرار سکا
 ترجمه معانی هژده آیات شریف مشو می معنوی بطرز غزل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

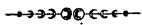
دیوانچه قریه شمس



خداوند جهان منوی لشکر کشی اخرا
علم افراز سر حد ساطعانی هیتا

﴿حضرت مولانا قدس سره الای علی﴾

﴿نعمه سرائی فی خامه تاریخ خدیقه علی قیامه منوره﴾



هزده استیلاک امرای جنگار سکا

وپردی دیوانچه انداخته سراج آیدرک

عارف اول ایشته سلامت الله کفایت سکا

کاملک حالی ادراک آیدرک آیدرک

یوق ایسه ایزه اوزون کون غم اکرار سکا

قافز اول قافز تو خیمه طالعان عاشقار

قاسون اول ذات طیب دل اول دلاور سکا

عاشقانه سخن اول سخن تو بزرگه خیمه اسف

سوز فرقه کوب کتبی او دوار سکا

ایندی اوقات منبرک غم دنیا ضایع

بعل باز کوبه سفر اولیه دشوار سکا

بوسه سوز سوزی بتلکسکه چنانی بولاد

موتده در قیسه حیات ایشته بواجار سکا

امرو تو ای ایشیت موت اتراید ایلی ایت

میشدک محبتی در مشقی هشیار سکا

کفی یاک درون مصف قهر و حلال

رهبر عشق جدا میشد حیات او احوار سکا

برده غفای خاله ایلده کور عین یقین

کرمیت بخشی درون اولدی اول نار سکا

آتش عشقه خوش ایلدی یا هوئی

هزار اندر هزار اولاده زبان بابل خنده
 قلم خنجره اولدی سر نگون یوق قدرت املا
 حضور حقدی اولان شای علان شیر خنده
 او شاهان قدسك انسانی عیشین یان
 رسان اولن طور هوشی اکی صد برله سیه ایشیه
 غیب طوشتی دوران قاف بریده بویه بر عینا
 غیب گورمشی کی دون اوج عشقه بویه روانی
 دم فین آله مایل جهان سر سر اجنا
 زمان حضر و عسری در اول لطف خداک ایشیه
 مرخو پیرو ایل شاهانک حضرت منلا
 سطور صفره سین سلم ادوب معراج حقیقه
 رموز من عرفه بیت حقیق عارفه ماوا
 ندر اول مشوی کم مهر عیندن گمان ایل
 سراسر جامع اولش یشیه بشنوده کی معنا
 ندر اول مشوی معنوی علم سر قیانی
 یشیه منیر قیانی مشنوی آیت کنیا
 خدا یشیم عشق ایشی بی شک او سلطان
 سیدمائی مقابل اولدی خون بو طوطی گویا
 لیل آینه سی شاه رساله سر مراده
 از لیل روح باکی محرم سلطان او ادا
 منیر در ایلک ذاتی ایلله صدیق اکبر کم
 منیر در قدوم فیض رسوله بیرون دنیا
 خلیل الدین روی دره رومک شاه و منوروی
 سراسر ملک عشقه ذات باکی بولدی استیلا
 او در سبزه زن و آوونک ملوک توحید
 شبه فرمایده و کشور گشای عالم معنا
 حیدر آخوند و شیرین اولش لیلی